

Z 4 0 0 1

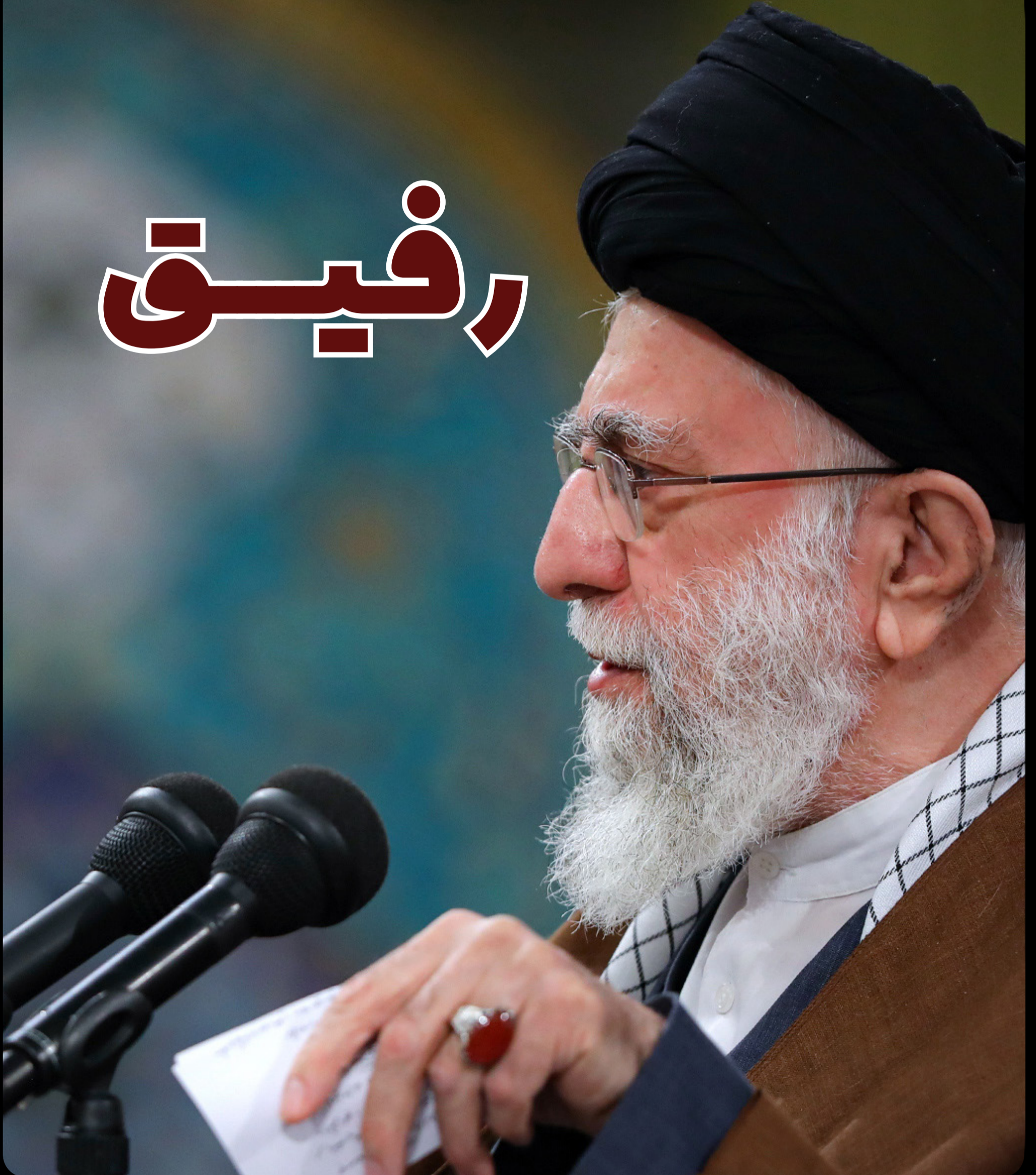


هفته‌نامه اجتماعی، صنفی، خبری، فرهنگی، سیاسی زردنویس
تتها هفته‌نامه دانشگاه فردوسی مشهد

زردنویس

از نسل آنرناٹیو

رفیقای





رفیق

**مسئول جمهوری اسلامی اگر قائل به
جمهوریت و اسلام باشد، باید دغدغه
مردم را داشته باشد.**

**مدیر عاقل دانشگاهی هم اگر نسبت به
دانشگاه و دانشجو آگاهی داشته باشد
باید رفیق دانشجو باشد.**

زردنویس همان جسارت است

و رساندن حرف دانشجو به یک مدیر و مسئول، حتی اگر تنها یک بار در طول سال آتی اتفاق بیافتد، رسیدن به کمال است برای زردنویس.

زردنویس می‌خواهد پیک تیزتک چالاکِ خستگی‌ناپذیر و سمجی باشد که هر هفته (اگر خدا بخواهد) به یکی از مشکلات دانشجویان پردازد. مشکلاتی که با چشم خود آن‌ها را دیده و درد واقعی دانشجویست. مهم هم نیست که مشکلی ملی و استانی باشد یا مسئله یک دانشجوی خوابگاهی. زردنویس راه حل نیست، راه رسیدن به آن است.

حالا که صحبت از مسئول خوب و به عبارت دقیق‌تر رفیق دانشجو شد چه خوب است که یکی از رفیق‌ترین‌ها را بشناسیم و پای صحبت‌هایشان بنشینیم. رهبرانقلاب طی این ۴۰ سال و حتی بیشتر از آن رفیق جوانان و به خصوص دانشجویان بوده و هستند. دانشگاه را رکن اساسی می‌دانند و جوانان را راه حل مشکلات بزرگ و کوچک جامعه. سخن کوتاه می‌کنم و به نشرگوشه‌هایی از دیدار ۶/۰۲/۰۱۴۰۱ ص آیت‌الله خامنه‌ای با دانشجویان می‌پردازم.

این عبارت باورو سرلوحه فعالیت زردنویس در سال جدید است. آن روز که رئیسی به دیدار دانشجویان مشهدی نیامد، به این فکر کردم که چه فرقی بین رئیسی و روحانی است، اگر بخواهد باز هم از دانشجو و نقد و نظر جوانان دوری کند. تنها تفاوتش این است که رئیسی خودش را با جلسات و سروصدای کارخانه‌ها سرگرم می‌کند و روحانی با رفتن به کاخ خودش از شنیدن صدای دانشجو (که حق دانشجویست و نیاز مسئول) پرهیز می‌کرد. شاید بی‌انصافی به نظر برسد اما کم از حقیقت ندارد. مسئول، مورد سوال است، یعنی باید باشد. حال اینکه بتواند جواب دهد یا ندهد همه‌اش خیر است. نباید بترسد حتی اگر تپق بزند در جلسه‌ای و بعدها فیلمش در بیاید.

مردم گوش شنوا می‌خواهند و دانشجویها بیشتر، البته دانشجو همانطور که جسارت از ویژگی‌هایش است، از جا برمی‌خیزد و صدای خود را با دست خود به دفتر مدیر و رئیس می‌برد یا مسئول را به دانشگاه می‌آورد و مجبورش می‌کند که حرفش را گوش کند.



انجام بدهند که آنها از بیرون می‌خواستند انجام بدهند. این یک داستان مفصلی است، این مسئله‌ی خیلی طولانی‌ای است؛ **سیاست نواستعماری.**

متأسفانه جوان‌ها کم‌کم کتاب می‌خوانند. من نمی‌دانم شماها در مورد استعمار و استعمارنو و مانند اینها چقدر کتاب خوانده‌اید، چقدر مطلب می‌دانید. قرن بیستم یعنی بعد از حدود سه قرن، چهار قرن استعمار، به این نتیجه رسیدند که استعمار مستقیم دیگر جواب نمی‌دهد؛ یک سیاست جدیدی به وجود آمد و آن سیاست این بود که در کشورهای هدف، افرادی را تربیت کنند تا آن افراد، همان کاری را انجام بدهند که استعمارگر بنا بود انجام بدهد، همان حرفی را بزنند که او بنا بود بزند، همان اقدامی را در کشور انجام بدهند که استعمارگر بنا بود انجام بدهد؛ اصلاً هدف این است. پس نگاه به دانشگاه و نخبه‌پروری و نخبه‌شناسی در کشورهای هدف برای غربی‌ها این بود که عرض می‌کنم؛ که اسم این، استعمارنو بود. در این زمینه کتاب‌ها نوشته‌اند، حرف‌ها زده‌اند، مطالب تحقیقی زیادی افراد نوشته‌اند که خوب است نگاه کنید. نگاه جریان واپسگرا و ضدانقلاب به دانشگاه این نگاه بود؛ خوب این با نگاه انقلابی کاملاً در تضاد است.

یک چالش دیگر در مورد دانشگاه این بود که انقلاب به دانشگاه نگاه می‌کرد به عنوان مرکز تولید علم، مرکز رشد علم، برای اینکه بتوانند علم را پیش ببرند — اول یاد بگیرند، بعد تولید کنند و پیش ببرند — تا با دانش، اقتدار ملی را تأمین بکنند. چون **دانش و علم، به یک ملت و به یک کشور اقتدار می‌دهد، قدرت می‌دهد؛** نظر انقلاب این بود. نگاه آن جریان واپسگرا و ضدانقلاب مطلقاً چنین چیزی نبود؛ این‌ها از دانشگاه این توقع را نداشتند که خود دانشگاه بیاید تولید علم بکند؛ نه، آنها می‌خواستند که دانشگاه‌های ما — نه فقط دانشگاه کشور ما؛ کشورهای هدف — پس مانده‌های دانش غربی را فرا بگیرند و در واقع آن متاع از کار افتاده‌ی بی‌فایده یا کم‌فایده را یاد بگیرند و دستشان از تولید علم کوتاه باشد. یعنی واقعاً علم، به معنای واقعی کلمه پیشرفت و توسعه‌ای در این کشورها پیدا نکند؛ هدف این‌ها این بود. هر حرکت علمی

« از اول انقلاب مسئله‌ی دانشگاه به عنوان یک مسئله‌ی اساسی مطرح شد؛ یعنی انقلاب وقتی تشکیل شد، خوب هدف‌هایی داشت، هدف‌های بزرگی داشت: تبدیل حکمرانی فردی و استبدادی به حکمرانی مردمی؛ تبدیل تبعیت در سیاست‌های کشور و خارج از کشور به استقلال و هدف‌های مهمی که انقلاب داشت؛ لکن علاوه‌ی بر این هدف‌ها چند برنامه‌ی عملیاتی فوری و پیش رو داشت؛ **مسئله‌ی دانشگاه یکی از این برنامه‌ها بود.**

مسئله‌ی دانشگاه از این جهت اهمیت داشت که دانشگاه یک واقعیت بود و یک واقعیتی بود که مورد نیاز هم بود؛ منتها دو جور نگاه به دانشگاه وجود داشت: یک نگاه، **نگاه انقلاب** بود و یک نگاه، **نگاه جریان واپسگرای ضدانقلاب** به دانشگاه. باید آن نگاه جریان دوم تبدیل میشد به نگاه انقلاب؛ لذا چالش بود؛ مسئله‌ی دانشگاه از روز اول انقلاب یکی از مسائل چالشی بود؛ لذا شما می‌بینید امام در همان اوایل کار، ستاد انقلاب فرهنگی را تشکیل می‌دهند.

آن اوایل کار، امام یک ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل دادند برای اداره‌ی دانشگاه‌ها. ببینید، این نشان دهنده‌ی اهمیت دانشگاه از نظر امام بود. بعد هم امام (رضوان الله علیه) بیانات مهمی درباره‌ی دانشگاه بیان کردند که نشان دهنده‌ی این است که مسئله‌ی دانشگاه مسئله‌ی چالشی درجه‌ی یک انقلاب بود.

خب تضاد آن دو نگاهی که گفتم در چیست؟ یکی این است که انقلاب، دانشگاه را یک جایگاهی برای نخبه‌پروری می‌دانست برای پیشرفت کشور و حل مسائل کشور؛ نظر انقلاب به دانشگاه این است؛ نخبه‌پروری برای حل مسائل کشور، برای پیشرفت کشور، برای جبران عقب‌ماندگی‌های دویست سیصد ساله‌ی کشور؛ به این چشم به دانشگاه نگاه می‌کرد. در حالی که نگاه آن جریان واپسگرا و ضدانقلاب به دانشگاه اصلاً این نبود؛ آنها دانشگاه را در کشور تشکیل دادند و اداره کردند برای مهره‌سازی، تاکسانی از درون خود ملت و از خود ملت کاری را

نوآورانه در هر بخشی، در این کشورها مورد سرکوب قرار گرفته.

آنها می‌خواستند «**دانشمند مصرفی**» و «**جامعه‌ی مصرفی**» تولید کنند با دانشگاه. «دانشمند مصرفی» یعنی آن کسی که مصرف‌کننده‌ی دانش غربی است، آن هم نه دانش پیشرفته، [بلکه] دانش عقب‌افتاده، دانش منسوخ‌شده.

یک مورد چالشی دیگر در مورد دانشگاه‌ها این بود که هدف انقلاب ایجاد **دانشگاه متدین** بود، که جوان کشور وقتی می‌آید دانشگاه و چند سال در دانشگاه می‌ماند و بعد می‌آید بیرون، باید متدین بیاید بیرون، حتی متدین‌تر از وقتی که وارد دانشگاه شد، [اما] هدف آنها درست عکس این بود؛ آنها می‌خواستند از دانشگاه دین‌زدایی کنند و کردند. البته در این هدف خیلی موفق نشدند، اما هر کار توانستند کردند. اینکه می‌گویم «موفق نشدند»، برای خاطر این است که در همان دانشگاه ساخته‌ی طاغوت و برنامه‌ریزی‌شده‌ی غربی‌ها آدم‌هایی مثل حسن باقری به وجود آمدند، شهید برجسته‌ی والامقامی که دانشجوی همین دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران بود؛ یا چند نفر از این شهدای هسته‌ای دانشجویهای آن روزند؛ بسیاری از شهدای دفاع مقدس، آن سرداران و برجسته‌ها و مانند اینها، دانشجویهای دانشگاه‌های قبل از انقلابند.

خب، انقلاب چه کار کرد برای دانشگاه؟ **کار بزرگی که انقلاب برای دانشگاه کرد عبارت بود از هویت‌بخشی به دانشگاه**، به تبع هویت‌بخشی به ملت ایران.

دانشگاه احساس هویت کرد و این احساس هویت منتهی شد به اینکه دانشگاه و دانشجویان در مقابل قدرتهای غربی، احساس ضعف و احساس حقارت نکنند؛ درست نقطه‌ی مقابل آن چیزی که قبل از انقلاب بود؛ یعنی دانشجوی دانشگاه

تهران با اینکه می‌دانست که آن کسانی که آمده‌اند سنگربندی کرده‌اند در این دانشگاه، از سفارت شوروی دارند کمک می‌گیرند و متکی به سیاست‌های شوروی‌اند، با کمال قدرت رفت با این‌ها مواجه شد، مقابل شد و دانشگاه تهران را پاکسازی کرد. یا آن دانشجویانی که رفتند سفارت آمریکا را به عنوان مرکز توطئه‌ی علیه نظام اسلامی تسخیر کردند، می‌فهمیدند دارند چه کار می‌کنند؛ اینها با قدرت آمریکا داشتند پنجه‌درپنجه می‌افکندند. احساس ضعف نکردند، احساس قدرت کردند؛ این همان هویت است؛ این همان احساس هویت است، احساس استقلال است، احساس شخصیت است؛ این به دانشگاه داده شد.

خب، پس بنابراین در وهله‌ی اول، انقلاب در چالش مربوط به دانشگاه به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کرد. نمی‌گوییم دانشگاه را به کلی تبدیل کرد به یک دانشگاه مورد نظر انقلاب و اسلام؛ نه، چنین ادعایی را هیچ‌کس ندارد، اما **توانست یک حرکت صحیح و محکم و مورد تحسینی را نسبت به دانشگاه انجام بدهد** در مقابل جریان ضدانقلاب؛ به دانشگاه هویت داد، به دانشگاه شخصیت داد.

بعد هم که در دانشگاه‌های کشور انجمن‌های اسلامی تشکیل شد، بعد بسیج دانشجویان و بسیج اساتید تشکیل شد که اینها پرچم‌های انقلاب بودند؛ انجمن‌های اسلامی، به معنای واقعی کلمه آن روز پرچم‌های انقلاب محسوب می‌شدند؛ و بحث‌های خوبی هم می‌شد، بحث‌های عمیقی می‌شد. بنده خب مرتبط بودم؛ یعنی انجمن‌های اسلامی مراجعه کرده بودند به امام، امام هم بنده را معرفی کرده بودند که با فلانی تماس داشته باشید؛ من دائماً تماس داشتم با مجموعه‌ی انجمن‌ها و جوان‌های مربوط به آنها. خب، این گام اول بود لکن معنایش این نبود که رویارویی تمام



امروز ده‌ها هزار استاد داریم که در بین اینها اساتید برجسته‌ای وجود دارند، اساتید نخبه‌ی برجسته‌ای وجود دارند؛ یعنی واقعاً افتخارآمیز است تعداد استاد مثل تعداد دانشجو.

بعد، بیشرفت علمی چشمگیر؛ آن روز ما از لحاظ کار علمی واقعاً هیچ چیز افتخارآمیزی در دانشگاه نداشتیم؛ واقعاً این جوری است؛ حالا ممکن است یک وقتی یک جوان نخبه‌ای مثلاً یک فکری، یک کاری در گوشه‌ای انجام داده بود، که حالا ما خبر نداشته باشیم اما دانشگاه به عنوان یک کل، به عنوان یک مجموعه، هیچ حرکت علمی چشمگیر و قابل اعتنائی نداشت.

و اما لزوم دغدغه؛ **چرا باید دغدغه‌ی دانشگاه را داشت؟** برای اینکه آن جریان وابسته‌ی واپسگرایی ضدانقلاب به ریشه‌های خارجی ارتباط داشت و آن ریشه‌ها هنوز وجود دارد و دارد حمایت می‌کند و آن جریان دارد حمایت می‌شود در داخل؛ آن جریان هنوز هست و فعال هم هست. سیاست‌های استعماری غربی دست بر نداشته‌اند؛ آن سیاست نواستعماری که مختصری درباره‌اش گفتم، همچنان پابرجا است و دارد کار می‌کند؛ اتاق‌های اندیشه‌ورزو به قول خودشان «اتاق فکر» دارند فکر می‌کنند، بودجه می‌گذارند، کار می‌کنند روی دانشگاه ما؛ بنابراین باید دغدغه داشت؛ هنوز چالش وجود دارد.

دغدغه‌ی چه چیزی را داشته باشیم؟ کدام نقطه است که بیشتر در خور این است که مسئولین و خود دانشگاهیان و شما دانشجویها دغدغه‌ی آن را باید داشته باشید؟ به نظر من در درجه‌ی اول، **هویت‌زدایی از دانشگاه و آرمان‌زدایی از دانشگاه** است؛ آن چیزی که در درجه‌ی اول باید دغدغه‌اش را داشت و برایش نگران بود این است؛ بایستی برای این فکر کرد

اینکه گفته می‌شود ایدئولوژی‌زدایی که بایستی در داخل ایدئولوژی‌زدایی بشود، یعنی هویت فکری جامعه که مظهر مهمش هم دانشگاه و

شده باشد؛ نخیر، یعنی این جور نبود که حالا با این موفقیت جریان انقلابی، جریان ضدانقلاب عقب نشسته باشد و از دانشگاه دست کشیده باشد و چالش تمام شده باشد؛ نه، این جوری نبود. چالش ادامه داشت، رویارویی ادامه داشت، و لذا در طول این سال‌های متمادی – [این] چند دهه – افت و خیزهایی وجود داشته، فراز و فرودهایی در دانشگاه وجود داشته که داستان‌ش زیاد است. این به نظر من می‌تواند موضوع یک تحقیق واقع بشود؛ یکی از کارهای تحقیقی اساسی می‌تواند همین سرگذشت دانشگاه‌های کشور بعد از انقلاب باشد؛ افت و خیزهایش، فراز و فرودهایش، تبدیل شدن آدم‌هایش که چه کسانی بودند، کجا رفتند، سرنوشت‌شان چه شد، چه کسانی جایشان آمدند. اینها مطالب مهمی است که می‌تواند موضوع یک تحقیق و یک کار پژوهشی مفصل و خوب باشد.

حالا آنچه من می‌خواهم از این مطالب نتیجه بگیرم و عرض بکنم، این است که **امروز جمهوری اسلامی، اولاً می‌تواند به دانشگاهش افتخار کند؛** ثانیاً موظف است دغدغه‌ی دانشگاه را داشته باشد. حالا هر دو را یک مقداری توضیح می‌دهم. اما [اینکه] جمهوری اسلامی می‌تواند به دانشگاه افتخار کند، برای خاطر این است که دانشگاه امروز با دانشگاه اول انقلاب واقعاً قابل مقایسه نیست. بله، آن روز پُرشورتر [بود] و حرکت‌های پُرشوری انجام می‌گرفت – خب اول انقلاب بود – اما دانشگاه‌های امروز کشور ما با دانشگاه‌هایی که ما در اول انقلاب داشتیم، واقعاً قابل مقایسه نیست.

[اولاً] از لحاظ تعداد دانشجو؛ آن روز تعداد دانشجویهای همه‌ی دانشگاه‌های کشور حدود ۱۵۰ هزار نفر بودند، امروز تعداد دانشجو میلیونی است؛ حالا غیر از تحصیل کرده‌ها و فارغ‌التحصیل‌ها، دانشجوی بالفعل چند میلیون [نفر] هستند. از این جهت کمیت واقعاً قابل مقایسه نیست؛ دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی.

ثانیاً از لحاظ استاد؛ [طبق] آن گزارشی که آن روز به ما می‌دادند، همه‌ی اساتید دانشگاه‌های تهران در اول انقلاب حدود پنج هزار نفر بودند؛

نیروهای صدام که تا ده کیلومتری اهواز آمدند، همان جا بمانند، کاری نمی‌شود کرد؛ آن روز هم بودند کسانی که این جوری می‌گفتند. همین جوان‌های مثل شما آمدند وسط میدان و کاری کردند که همه‌ی دنیا را متحیر کرد.

البته بعضی از نسل‌های گذشته‌ی شما اینجا کم آوردند، در این مورد کم آوردند و دچار خطا شدند؛ یعنی آنجایی که نبایستی مایوس بشوند، نباید ناامید بشوند، ناامید شدند، و این ناامیدی آنها را از میدان خارج کرد، و بعضی‌هایشان هم بدجوری خارج شدند!

توصیه‌ی بعدی **پرداختن به اندیشه‌ورزی** است. ببینید درد دانشگاه دو چیز لازم است: علم و فکر. علم بدون فکر مشکل‌ساز می‌شود، علمی که بدون فکر باشد، راه را غلط می‌رود.

یکی از کارهای مهم اندیشه‌ورزی است؛ توصیه‌ی من این است: بنشینید فکر کنید. شماها خوش استعدادید، خوش فکرید، می‌توانید فکر کنید؛ بنشینید فکر کنید. البته فکر کردن راهنما هم لازم دارد، استاد فکر هم لازم دارد.

فکر «بایدها» و «نبایدها» را معین می‌کند، علم «واقعیت‌ها» را به ما می‌گوید.

حالا البته من کمتر اسم از افراد می‌آورم، [اما] مرحوم آقای مصباح (رضوان الله علیه) یک استاد فکری بود؛ البته ایشان کارهای سیاسی و فکرهای سیاسی هم می‌کردند، درباره‌ی آنها [یعنی] مسائل سیاسی بحثی ندارم، [لکن] درباره‌ی مسائل فکری یک راهنما و مرشدی بود که می‌توانست مرجع و ملجأ باشد.

توصیه‌ی بعدی این است که **با مسائل کشور تماس بشوید**. انسان [وقتی] مسائل کشور را از دور نگاه می‌کند، یک جور است، [اما] وقتی تماس با مسائل پیدا می‌کند، یک جور دیگر

دانشجو است بایستی از بین برود؛ هویت‌زدایی یعنی این: مبانی اندیشه‌ای و رویکردهای تاریخی و ملی یک کشور تحقیر بشود، گذشته‌ی یک کشور تحقیر بشود، گذشته‌ی انقلاب تحقیر بشود، کارهای بزرگی که انجام گرفته کوچک‌نمایی بشود؛ و البته عیوبی وجود دارد و این عیوب هم ده برابر بزرگ‌نمایی بشود؛ هویت‌زدایی یعنی این. آن وقت به جای این هویت، منظومه‌ی فکری غرب جایگزین بشود؛ که یک نمونه‌اش همین سند ۲۰۳۰ آمریکایی‌ها است که این، مظهر سلطه‌ی نواستعماری غربی در زمان ما است؛ یعنی یکی از نمونه‌هایش این است.

خب، حالا این یک تحلیلی، یک توضیحی در مورد مسائل دانشگاه بود؛ البته در این زمینه حرف زیاد است، در یک جلسه نمی‌شود صحبت کرد.

دیگران هم باید جلسه بگذارند؛ یعنی متفکرین کشور، صاحب‌نظران کشور— که صاحب‌نظر داریم؛ اندیشه‌پرداز و نظریه‌پرداز، برخلاف آنچه بعضی از دوستان گفتند، در کشور وجود دارد؛ این جور نیست که نباشد— باید بنشینند، جلسه بگذارند، حرف بزنند.

من **چند توصیه** دارم؛ اولین توصیه‌ی من به شما دانشجویان پرهیز از انفعال و ناامیدی است؛ مواظب باشید؛ یعنی مواظب خودتان باشید، مواظب دلتان باشید، مواظب باشید دچار انفعال نشوید، دچار ناامیدی نشوید. **شما باید کانون تزییق امید به بخش‌های دیگر باشید.**

جوانهای هم‌سن و سال شما در دفاع مقدس همت کردند و کشور را نجات دادند؛ به معنای واقعی کلمه کشور را نجات دادند؛ بچه‌های هم‌سن شما بودند. آن روز هم خیلی‌ها می‌گفتند نمی‌شود؛ بنده خب وسط میدان بودم یعنی نه در میدان جنگ، در وسط میدان کارهای نظامی و تصمیم‌گیری‌های نظامی و مانند اینها، حضور داشتیم، می‌دیدیم؛ بعضی‌ها می‌گفتند: «آقا! فایده‌ای ندارد، نمی‌شود، امکان ندارد، کاری نمی‌شود کرد»؛ یعنی اجازه بدھیم

است؛ گاهی تفاوت می‌کند.

لازم هم نیست که حالا فرض کنید جمعیت شما و آن تشکلی که شما در آن هستید، به همه‌ی مسائل کشور برسد؛ نه، **متمرکز بشوید روی یک مسئله، دو مسئله، روی آن مسائل فکر کنید، کار کنید، دنبال کنید، تحقیق کنید؛ نتایج تحقیق‌تان مورد استفاده قرار خواهد گرفت.**

[توصیه‌ی] بعد **مطالبه‌گری؛** طبیعت دانشجوی مطالبه‌گری است؛ مطالبه‌گری کنید و از مسئولان بخواهید که کار جدی بکنند؛ یکی از کارهایی که شما می‌توانید بکنید این است؛ شما بر حذر بدارید مسئولان را از کارهای نمایشی؛ از آنها بخواهید کارهای جدی و واقعی انجام بدهند؛ این یکی از مطالبات درست و به‌جای دانشجویان است که می‌توانند این را بخواهند.

یک توصیه‌ی دیگر در مورد فعالیت‌های بین‌المللی است. **من البته قبلاً این را توصیه کرده‌ام؛ یکی دو بار تا حالا توصیه کرده‌ام که دانشجویهای ما، تشکلهای ما، فعالیت‌های بین‌المللی داشته باشند.** الان در دنیا گروه‌های جوان دانشجوی و غیر دانشجوی زیادی هستند که علیه سیاست‌های استکباری، علیه آمریکا، علیه سیاست‌های اروپایی و غربی به شدت مشغول فعالیت‌تند؛ در خود اروپا وجود دارند، شاید در آمریکا [هم باشد] — حالا من خیلی از آمریکا خبر ندارم، اما در اروپا گروه‌های زیادی وجود دارند — گروه‌های اسلامی در کشورهای اسلامی هم که معلوم است فراوان هستند؛ با اینها اگر بتوانید ارتباط سالم برقرار کنید، دو فایده دارد: فایده‌ی اول این است که به آنها نیرو می‌دهید و کمک می‌کنید؛ فایده‌ی دوم این است که جمهوری اسلامی را به آنها معرفی می‌کنید؛ یعنی شما دانشجوی، دانشجوی اسلامی را به آن گروه دانشجویی مثلاً فرانسوی یا اتریشی یا مثلاً انگلیسی معرفی می‌کنید که جمهوری اسلامی این است؛ اگر چنانچه این حرکت را انجام بدهید خوب است. من البته در این زمینه قبلاً صحبت کرده‌ام و این کار شما علاوه

بر اینکه معرفی جمهوری اسلامی است، یک سپردفاعی برای جمهوری اسلامی هم هست؛ چون علیه جمهوری اسلامی، امپراتوری خبری به شدت فعال است دیگر؛ این در واقع پاسخ آن هم محسوب می‌شود. اما من روی چند کشور همسایه می‌خواهم تکیه کنم؛ **ارتباطات‌تان را با گروه‌های دانشجویی عراق، افغانستان، پاکستان هرچه می‌توانید بیشتر تقویت کنید.** اینها آمادگی قلبی و روحی‌شان با شما خیلی زیاد است و ارتباطات را برقرار کنید.

توصیه‌ی آخر من مربوط به جوان‌هایی است که از قبیل شما بودند تا چند سال قبل از این، و امروز بحمدالله در رده‌های مدیریتی قرار گرفته‌اند.

اینکه بنده در همین جلسه‌ی شما یک وقتی چند سال پیش گفتم **«مدیر جوان حزب الهی»**، به خاطر این است که بدون مدیریت جوان و پُرانگیزه و مؤمن کارها پیش نمی‌رود، باید جوان‌ها آنجا باشند. منتها من به این جوان‌های عزیزی که حالا الحمدلله وارد میدان کار شدند — چه در قوه‌ی مقننه، چه در قوه‌ی قضائیه، چه در قوه‌ی مجریه — توصیه‌ای که می‌کنم این است که **اینها سعی کنند این مسئولیت‌کنونی را پله‌ای برای مسئولیت‌های بالاتر قرار ندهند؛** توصیه‌ی اول من و توصیه‌ی مهم‌تر من این است. این جور نباشد که ما بگوییم: «حالا این یک سابقه برای ما درست می‌کند برای مسئولیت‌های بالاتر»؛ نه، بچسبید به همین کار. برای خدا کار کنید، متمرکز بشوید روی مسئله‌ای که به شما مربوط می‌شود؛ چه بخش اقتصاد، چه بخش سیاست، چه بخش فرهنگ؛ بخش‌های مختلف. متمرکز بشوید روی مسئله و دنبال حل آن مسئله‌ای باشید که به شما محول شده؛ این لازم است. **توقع ما از جوان‌هایی که مسئولیت پیدا کردند، این است که هدف‌تان را حل مسئله قرار بدهید.** این هم این [مطلب].



پروردگارا! به حقّ محمّد و آل محمّد، در این روزهای آخرین ماه مبارک، همه‌ی ملت ایران را مشمول رحمت و لطف خودت قرار بده؛ دستهایی که در این شبها به دعا بلند شد، بخصوص جوانهای عزیز، این دستها را پُربرگردان و الطاف خودت را نسبت به جوانهای ما روزافزون کن؛ دنیای اسلام را، دنیای شیعه را، مشمول تفضّلات ویژه‌ی خودت قرار بده. پروردگارا! به حقّ محمّد و آل محمّد، شهدای عزیز را و روح مطهّرامام را از ما راضی کن؛ ما را در خطّ آنها و در راه آنها قرار بده. پروردگارا! این جلسه را هم برای خودت قرار بده و آن را خالصانه و مخلصانه قبول بفرما و برای گوینده و شنونده و شنونده‌های بعدی ان شاءالله مفید قرار بده.

والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته»

مدیرمسئول، سردبیر، صاحب امتیاز، صفحه‌آرا، نویسنده... و پدرخوانده : محمدامین ناصری فرد

ویراستار: یگانه سادات تقی‌زاده

هفته‌نامه اجتماعی، خبری، سیاسی، صنفی و نطنز زردنویس

شماره مجوز : ۱۴۰۰۴۱۲